

[شرائط لباس مصلی 1](#_Toc20159573)

[مسأله 49 (بررسی لزوم شرایط نماز در لباس طویل) 1](#_Toc20159574)

[نظر صاحب عروه 1](#_Toc20159575)

[بررسی نظر صاحب عروه 2](#_Toc20159576)

[مسأله 50 3](#_Toc20159577)

[أدله حرمت لبس «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» 5](#_Toc20159578)

[مکروهات مربوط به لباس مصلی 6](#_Toc20159579)

[بررسی حکم پوشیدن لباس سیاه 7](#_Toc20159580)

[أدله کراهت یا حرمت لبس لباس سیاه 7](#_Toc20159581)

[عدم علم اجمالی به صدور یکی از روایات مرسله 9](#_Toc20159582)

[نتیجه بحث از حکم لبس لباس سیاه 9](#_Toc20159583)

**موضوع**: شرط ششم (از حریر محض نبودن) /شرائط لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل بحث از مسأله 48 به پایان رسید.

# شرائط لباس مصلی

# مسأله 49 (بررسی لزوم شرایط نماز در لباس طویل)

إذا لبس ثوبا طويلا جدا‌ و كان طرفه الواقع على الأرض الغير المتحرك بحركات الصلاة نجسا أو حريرا أو مغصوبا أو مما لا يؤكل فالظاهر عدم صحة الصلاة ما دام يصدق أنه‌ لابس ثوبا كذائيا نعم لو كان بحيث لا يصدق لبسه بل يقال لبس هذا الطرف منه كما إذا كان طوله عشرين ذراعا و لبس بمقدار ذراعين منه أو ثلاثة و كان الطرف الآخر مما لا تجوز الصلاة فيه فلا بأس به‌

## نظر صاحب عروه

**صاحب عروه می فرماید**: اگر شخصی لباس طویل بپوشد در صورتی که گوشه لباس، که روی زمین کشیده می شود، نجس یا حریر یا مغصوب یا غیر مأکول باشد؛ در صورتی که عرفاً، ثوب واحد باشد در این صورت «لبس ثوباً بعضه حریر، لبس ثوباً بعضه حریر، لبس ثوباً بعضه مغصوب، لبس ثوباً بعضه غیر مأکول اللحم» صدق می کند و لذا نماز او باطل است. ولی اگر آن قدر طویل باشد که عرفاً یک لباس صدق نکند، نماز باطل نخواهد بود؛ مثل این که خیّاط بدون ساتر باشد و مقداری از پارچه یک طاقه را به خود بپیچد در حالی که آخر طاقه، مقداری نجس باشد که در این مثال، عرفاً «لباس واحد» صدق نمی کند و شبیه این است که لباس خود را به این طاقه دوخته باشد که در این صورت «صلی فی ثوب بعضه نجس» صدق نمی کند و بخشی که نجس است جزء ثوب مصلی محسوب نمی شود.

## بررسی نظر صاحب عروه

الف) بخش دوم فرمایش صاحب عروه انصافاً قابل اشکال نیست.

ب) ولی حکم ایشان در مورد بخش أول به صورت مطلق صحیح نیست و باید تفصیل داد؛

1-در مورد غصب، أصلاً مشکلی پیش نمی آید؛ زیرا طبق نظر کسانی که مغصوب بودن ساتر را اشکال می کنند، تنها همان بخشی که ساتر است نباید غصبی باشد و غصبی بودن بخش دیگر که ساتر نیست، باعث بطلان نماز نمی شود. و کسانی مثل صاحب عروه که مغصوب بودن لباس را، چه ساتر باشد و چه ساتر نباشد، موجب بطلان نماز می دانند به این نکته است که با حرکت صلاتیه مثل خم شدن برای رکوع، ثوب نیز حرکت می کند و حرکت ثوب، غصب است و لذا حرکت صلاتیه، سبب غصب محرم و مبغوض می باشد؛ طبق این نظر نیز، نماز با لباس طویل که گوشه آن غصبی است موجب بطلان نماز نمی شود زیرا فرض این است که قسمت مغصوب، با حرکات صلاتیه به حرکت درنمی آید و حرکت صلاتیه، سبب غصب محرم نمی شود [و كان طرفه الواقع على الأرض الغير المتحرك بحركات الصلاة].

2-و در مورد حریر نیز حکم، دائر مدار ثوب واحد نیست بلکه مهم، صدق «لبس الحریر، صلی فی الحریر» است و اگر بخش خارج لباس، که بدن را نپوشانده است، حریر باشد عرفاً «لبس الحریر» صدق نخواهد کرد؛ زیرا باید ملبوس به شخص، محیط باشد و آن شخص را بپوشاند تا «لبسه» صدق کند در حالی که بخشی که مصلی را پوشانده است از حریر نیست و بخشی هم که جزء همین لباس واحد است و از حریر است، مصلی را نپوشانده است و روی زمین افتاده است که «لبس الحریر و صلی فی الحریر» در مورد آن صدق نمی کند. و نیز اگر آستین لباس او از حریر باشد و در دست خود نکرده باشد نیز موجب بطلان نماز نمی شود به این خاطر که «لبس الحریر» صدق نمی کند مگر این که آستین بخشی از بدن را بپوشاند و لذا اگر پارچه لباس روی پای مصنوعی یا دست مصنوعی از حریر باشد «لبس الحریر» صدق نمی کند و موجب بطلان نماز نمی شود؛ پس موضوع مانعیّت «لبس ثوباً بعضه حریر» نیست تا نماز باطل باشد بلکه موضوع مانعیّت «لبس الحریر، صلی فی الحریر» است که صادق نیست. (اگر پارچه پنج متری را دور خود بپیچد و قسمتی که روی زمین است از حریر باشد عرفاً «لبس الحریر: پوشیدن حریر» و «صلی فیه: نماز خواندن در حریر» صدق نمی کند)

و اگر هم شک کنیم، برائت از مانعیّت و برائت از حرمت جاری می کنیم.

3-و البته حکم نجس متفاوت است؛ اگر قسمتی از ثوب واحد طویل، که محیط به بدن نیست، نجس باشد برای نماز اشکال دارد و مشمول خطاب «مَا أَخْبَرَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ وَ لَا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُهُ وَ لَا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ قَدْ أَصَابَهُ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتَّى تَغْسِلَ.[[1]](#footnote-1)» می باشد زیرا در این فرض نیز «ثوبٌ أصابه خمر» صدق می کند زیرا معنای این تعبیر، «ثوب أصابه بعضه خمر» است و معنایش این نیست که تمام ثوب، متلوث به خمر شده باشد در حالی که اگر تعبیر به «لاتصل فی الجزء الذی اصابه خمر» می کرد حکمش، شبیه حکم حریر می شد.

و لذا در خصوص ثوب نجس که طرف غیر ملبوس آن نجس شده است، اگر عرفاً ثوب واحد صدق کند، نماز در آن باطل است ولی در مورد ثوب حریر که طرف غیر ملبوس آن حریر باشد «صلی فی الحریر، و لبس الحریر» صدق نمی کند و اگر در صدق آن شک شود نیز برائت جاری می شود. و لذا اطلاق کلام صاحب عروه تمام نیست.

# مسأله 50

الأقوى جواز الصلاة فيما يستر ظهر القدم‌ و لا يغطي الساق كالجورب و نحوه‌

جورب مثالی برای منفی است یعنی جورب، روی پا و ساق را می پوشاند که پوشیدن آن در نماز، قطعاً اشکالی ندارد؛ کلام در موردی است که ساتر ساق نیست ولی ساتر ظهر قدم است و به شُمِشک و نعل سندیه مثال زده اند یا مثل این که کسی قسمتی از کفش را که طرف ساق است را قیچی کند و تنها قسمت جلو را بپوشد یا مثل جوراب های کوتاهی که ساق را نمی پوشاند.

**صاحب عروه می فرماید**: أقوی این است که نماز در آنچه ظهر قدم را می پوشاند ولی ساق را نمی پوشاند، جایز است.

ولی مشهور قدماء نماز در چیزی که روی پا را بپوشاند ولی ساق را نپوشاند، حرام می دانند؛

1-در مقنعه می فرماید: و لا بأس للرجل أن يصلي في النعل العربي بل صلاته فيها أفضل[[2]](#footnote-2). و لا يجوز أن يصلي في النعل السندي حتى ينزعها. و لا تجوز الصلاة في الشمشك. و يصلي في الخف و الجرموق إذا كان له ساق.[[3]](#footnote-3)

2-و شیخ طوسی در خلاف و نهایه نیز همین مطلب را بیان فرموده است؛ در نهایه فرموده است: «و يستحبّ الصّلاة في النّعل العربيّ. و لا بأس بالصّلاة في الخفّين و الجرموقين إذا كان لهما ساق»[[4]](#footnote-4) خفّ به معنای چکمه بزرگ یا کوتاه است و همین کفش هایی که مردم می پوشند خفّ است و در مقابل نعلین قرار دارد.

3-و در مراسم می فرماید: و لا بأس بالصلاة في الخف و الجرموقيه و النعل العربي. فأما النعل السندي و الشمشك- فلا صلاة فيهما إلا الصلاة على الموتى خاصة.[[5]](#footnote-5)

4-و در مهذب ابن براج چنین آمده است: و اما الذي لا تصح فيه على حال فهو: الإبريسم المحض... و الشمشك، و النعل السندي.[[6]](#footnote-6)

5-و در شرایع، تعمیم داده است: لا يجوز الصلاة فيما يستر ظهر القدم كالشمشك‌ و يجوز فيما له ساق كالجورب و الخف و يستحب في النعل العربية.[[7]](#footnote-7)

6-و در معتبر، این مطلب را به شیخ مفید و شیخ طوسی نسبت می دهد؛ و لا تجوز الصلاة فيما يستر ظهر القدم ليس له ساق‌

كالنعل السندي، و الشمشك قاله الشيخان في النهاية و المقنعة[[8]](#footnote-8)

با این که شیخ مفید و شیخ طوسی خصوص شمشک و نعل سندی را بیان فرموده اند ولی محقق حلی از بیان آنها، عموم و مثالیّت فهمیده است. و بین زن و مرد هم فرقی نگذاشته اند. ولی نوع متأخّرین قائل به جواز شده اند.

## أدله حرمت لبس «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق»

1-یکی از استدلال های قدماء به مرفوعه ای است که ابن حمزه در وسیله نقل کرده است: قَالَ وَ رُوِيَ أَنَّ الصَّلَاةَ مَحْظُورَةٌ فِي النَّعْلِ السِّنْدِيِّ وَ الشُّمِشْكِ.[[9]](#footnote-9)

**در اشکال به این استدلال می گوییم**: أولاً روایت مرسله است و اعتبار ندارد و ثانیاً شاید شمشک و نعل سندی خصوصیت داشته باشد از این جهت که با پوشیدن این دو، انگشت شصت به زمین نمی رسد (کما این که برخی از کفش های معمول که پوشیده می شود انگشت شصت به زمین نمی رسد و جلوی کفش، مانع از وصول انگشت شصت به زمین می شود برخلاف مثل جوراب که مانع نیست از این که انگشت با واسطه به زمین برسد) و لذا نمی توان از آن دو به مطلق «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» استدلال کرد.

2-استدلال دیگر استدلالی است که مرحوم محقق در معتبر و علامه در تذکره ذکر می فرمایند: که نماز در «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» جایز نیست زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین، این کار را نکرده اند.

**اشکال این استدلال این است که:** أولاً معلوم نیست که «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» را نپوشیده باشند و در شرح زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین، نگفته اند که «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» را نپوشیده اند. ثانیاً بر فرض که این کار را نکرده باشند دلیل بر حرمت نمی شود و نهایت این است که وجهی برای کراهت می شود و البته کراهت هم ثابت نمی شود زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله سوار فیل هم نشد که نمی توان به صرف عدم انجام این فعل، آن را مکروه دانست.

3-استدلال دیگر این است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «صلوا کما رأیتمونی اصلی»؛

**در جواب از این استدلال می گوییم**: أولاً این روایت عامی مرسله است و ثانیاً معنای روایت این است که أفعال صلاتی شما مثل من باشد نه این که نحوه لباس پوشیدن شما در نماز، مثل من باشد وگرنه مردم در کت و شلوار هم نباید نماز بخوانند.

و لذا وجه منع قدماء از صلاة در «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» را متوجّه نشدیم. و البته برخی تنها شمشک و نعل سندی را بیان کرده اند ولی برخی تعمیم داده و عنوان «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» را ذکر کرده اند که وجهش برای ما مشخص نیست؛ بلکه توقیع حمیری (که در کتاب الغیبة و احتجاج بیان شده است و سند شیخ طوسی در کتاب الغیبه به توقیعات حمیری صحیح است هر چند احتجاج به صورت مرسل نقل می کند) دلالت بر جواز لبس «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» می کند؛ وَ هَلْ يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُصَلِّيَ وَ فِي رِجْلَيْهِ بَطِيطٌ لَا يُغَطِّي الْكَعْبَيْنِ أَمْ لَا يَجُوزُ الْجَوَابُ: جَائِزٌ[[10]](#footnote-10) در قاموس بطیط را این گونه معنا می کند «خفٌ رأس الخف بلاساق». و کعبین مربوط به ساق می شود یعنی خفی پوشیده است که ساق را نپوشانده است.

البته اگر مراد از «کعبین» برآمدگی روی پا باشد و قوزک پا، مراد نباشد استدلال مخدوش می شود و راجع به کعبین، اختلاف وجود دارد که وارد بحث آن نمی شویم.

البته صاحب عروه قائل به کراهت شده اند و در فصل دیگر آن را از مکروهات شمرده اند: الثالث و العشرون ما يستر ظهر القدم من غير أن يغطي الساق: و کراهت هم مبتنی بر این است که قاعده تسامح در أدله سنن را قبول کنیم و ثانیاً از شمشک و نعل سندی مذکور در روایت مرسله در وسیله الغای خصوصیت کنیم و یا این که بگوییم که چون برخی از فقهاء فتوای به حرمت لبس «ما یستر ظهر القدم و لایغطی الساق» داده اند مشمول اخبار من بلغ می شود که برخی این مبنا را قبول دارند و می گویند با قول برخی فقهاء به حرمت «بلغ الثواب علی ترکه» ثابت می شود. که این مباحث در بحث أخبار من بلغ بررسی شده است و در آن مناقشه شده است.

# مکروهات مربوط به لباس مصلی

فصل فيما يكره من اللباس حال الصلاة‌ و هي أمور أحدها الثوب الأسود حتى للنساء عدا الخف و العمامة و الكساء و منه العباء و المشبع منه أشد كراهة...

صاحب عروه در فصل دهم، سی مورد از مکروهات لباس پوشیدن را بیان کرده اند که کراهت أغلب موارد هم از باب تسامح در أدله سنن است و ما تنها چند مورد را بررسی می کنیم؛

مورد أول، کراهت پوشیدن لباس سیاه است و مشهور پوشیدن لباس سیاه را چه در نماز و در غیر نماز، مکروه دانسته اند.

و مورد دوم، پوشیدن لباسی است که نقش موجود روح دار، دارد مثل این که آرم اسب یا فیل به لباس زده باشند و اگر تمثال شامل نقاشی هم بشود در این صورت دایره کراهت بیشتر می شود؛ و ما از این مورد دوم بحث می کنیم زیرا برخی مثل مرحوم خویی قائل شده اند لباسی که مشتمل بر تمثال موجود ذی روح است، پوشیدن آن در نماز حرام است. و مرحوم خویی در بحث مجسمه سازی می فرمایند نه تنها مجسمه سازی حرام است بلکه نقاشی (نه عکس برداری) موجودات زنده نیز حرام است ولی مشهور، تنها مجسمه سازی را حرام می دانند. و لذا حرمت در نماز نسبت به لبس لباسی که مشتمل بر تمثال یا نقش ذی روح است، باید مورد بحث قرار بگیرد.

مورد سوم پوشیدن لباس کفار است: برخی لباس ها مختص به کفار است؛ مثلاً أولین مرتبه ای که کت و شلوار وارد کشور شد برخی علما، حکم به حرمت دادند ولی کم کم به صورت مشترک درآمد و حلال شد. لذا پوشیدن لباس مختص کفار را برخی مکروه و برخی حرام می دانند و باید مورد بررسی قرار بگیرد.

## بررسی حکم پوشیدن لباس سیاه

برخی از اخباری ها بلکه معظم آن ها، پوشیدن لباس سیاه را حرام می دانند ولی مشهور قائل به کراهت شده اند ولی به نظر ما دلیلی بر حرمت یا کراهت پوشیدن لباس سیاه وجود ندارد و لذا أدله را بررسی می کنیم و بعد بیان می کنیم که اگر فی حد ذاته مکروه باشد آیا ممکن است به جهت عناوین ثانوی مثل عزاداری، مستحب شود؟

### أدله کراهت یا حرمت لبس لباس سیاه

توضیح این که: أدله ای که برای حرمت یا کراهت پوشیدن لباس سیاه ذکر کرده اند عبارت اند از؛

1-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُكْرَهُ الصَّلَاةُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةٍ الْخُفِّ وَ الْعِمَامَةِ وَ الْكِسَاءِ.[[11]](#footnote-11)

قدر مسلّم از معنای «یکره»، کراهت است و برخی علماء مثل آقای سیستانی «یکره» را ظاهر در حرمت می دانند. در این روایت بیان می کند که نماز در لباس سیاه در غیر از خف و عمامه و کساء، مکروه است.

**در جواب از این روایت می گوییم**: أولاً روایت مرسله است خصوصاً این که مرسله برقی است که متّهم به اکثار روایت از ضعفاء می باشد. ثانیاً به نظر ما کراهت، ظهوری در حرمت ندارد و لذا از این روایت حرمت استفاده نمی شود.

2-مرسله أبی علی أشعری: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِالْحِيرَةِ فَأَتَاهُ رَسُولُ أَبِي جَعْفَرٍالْخَلِيفَةِ يَدْعُوهُ فَدَعَا بِمِمْطَرٍ أَحَدُ وَجْهَيْهِ أَسْوَدُ وَ الْآخَرُ أَبْيَضُ فَلَبِسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَا إِنِّي أَلْبَسُهُ‏ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ لِبَاسُ‏ أَهْلِ‏ النَّارِ[[12]](#footnote-12): حیره یکی از مناطق اطراف کوفه بوده است. در روایت، حذیفه بیان می کند که نزد امام صادق علیه السلام بودم که مأمور خلیفه عباسی نزد حضرت آمد و او را به محضر خلیفه خواند. حضرت پالتویی که یک طرف آن سیاه و یک طرف آن سفید بود را آوردند و پوشیدند. حضرت فرمودند که من می دانم این لباس، لباس أهل جهنّم است ولی با این حال به خاطر تقیّه آن را می پوشم.

وجه لباس أهل نار بودن همان سیاهی لباس است که در مرسله فقیه نیز به آن اشاره شده است: [مرسله فقیه: وَ سُئِلَ الصَّادِقُ ع- عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْقَلَنْسُوَةِ السَّوْدَاءِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّار[[13]](#footnote-13)]

**در جواب از این روایت می گوییم**: أولاً این روایت به لحاظ سند ضعیف است زیرا هم مرسله است و هم در آن، محمد بن سنان وجود دارد که ضعیف است. ثانیاً شاید وجه این که لباس سیاه، لباس أهل نار است این است که لباس سیاه شعار بنی العباس شده بوده است و لباس سیاه، لباس أعداء بوده است و این حکم در رابطه با یک قضیه خارجیه است. لذا به خاطر این که لباس سیاه، شعار دشمنان أهل بیت شده است حرام است و سیاه بودن آن تأثیری در حکم ندارد. و لذا وقتی احتمال دارد وجه این حکم، شعاریّت برای أعداء باشد دیگر نمی توان به این روایت استدلال کرد که در حال کنونی که لباس سیاه، لباس أعداء نمی باشد همچنان کراهت ثابت است.

3- مرسله فقیه: وَ سُئِلَ الصَّادِقُ ع- عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْقَلَنْسُوَةِ السَّوْدَاءِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّار[[14]](#footnote-14)

**در جواب از این روایت می گوییم**: روایت مرسله است و اعتبار ندارد. البته در کافی سندی برای آن ذکر می کند [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أُصَلِّي فِي الْقَلَنْسُوَةِ السَّوْدَاءِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ.[[15]](#footnote-15)] که این سند هم مرسله است و تعبیر «عمن ذکره» دارد. و از جهت دلالت هم همان اشکال سابق وجود دارد که شاید وجه حکم این بوده است که لباس سیاه، شعار أعداء بوده است.

4-مرسله صدوق: وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِيمَا عَلَّمَ أَصْحَابَهُ لَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ‌[[16]](#footnote-16): این روایت مربوط به زمان حضرت علی علیه السلام است و در زمان بنی العباس نبوده است و لذا اشکال دلالی فوق در این روایت جاری نیست و لکن سند روایت ضعیف است چون مرسله است.

### عدم علم اجمالی به صدور یکی از روایات مرسله

و در اینجا چندین روایت مرسله وجود دارد ولی دواعی بر جعل این روایات هم کم نیست و عده ای بودند که روحیه مبارزه داشته و در مقابل بنی العباس قرار داشتند و به دستورات أئمه توجّه نمی کردند و با هر وسیله ای ولو با مخالفت با أئمه می خواستند با بنی العباس مبارزه کنند و ائمه را به سازشکاری و عدم مبارزه، متّهم می کردند و لذا دواعی بر جعل این که لباس سیاه بنی العباس لباس أهل نار است زیاد بوده است و لذا وثوق اجمالی به صدور این روایات پیدا نمی کنیم.

علاوه بر این که برخی از این موارد، ممکن است قضیه خارجیه باشد و قضیه خارجیه اطلاق ندارد و در آن زمان به این خاطر که لباس سیاه، شعار دشمنان أهل بیت شده بود، از آن منع کردند. مؤیّد این مطلب روایت ذیل است؛

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ عَلَيْهِ دُرَّاعَةٌ سَوْدَاءُ وَ طَيْلَسَانٌ أَزْرَقُ.[[17]](#footnote-17) و درّاعه لباسی مثل لبّاده است.

امام سجاد علیه السلام در زمان بنی العباس نبوده است که بخواهند تقیه کنند و لذا اگر پوشیدن لباس سیاه مکروه می بود وجهی نداشت که حضرت سجاد علیه السلام، لباس سیاه به تن کنند.

## نتیجه بحث از حکم لبس لباس سیاه

و نتیجه این که کراهت لبس لباس مشکی ثابت نیست و اگر هم ثابت شود عنوان ثانوی در برخی شرایط با آن تزاحم ملاکی می کند؛ اگر شعار عزاداری أهل بیت باشد عنوانی راجح خواهد شد «و من یعظّم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب» و این عنوان ثانوی راجح می شود.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج1، ص278.](http://lib.eshia.ir/10083/1/278/%D8%A7%D8%B5%D8%A7%D8%A8%D9%87) [↑](#footnote-ref-1)
2. در روایت نیز به نماز در نعل عربی ترغیب شده است: وَ رَوَى عَنْهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا صَلَّيْتَ فَصَلِّ فِي نَعْلَيْكَ إِذَا كَانَتْ طَاهِرَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ السُّنَّةِ. و نیز در صحیحه معاویة بن عمار چنین آمده است: وَ عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ لَمْ أَرَهُ يَنْزِعُهُمَا قَطُّ. [↑](#footnote-ref-2)
3. [المقنعه، شیخ مفید، ج1، ص153.](http://lib.eshia.ir/15114/1/153/%D8%A7%D9%84%D8%B4%D9%85%D8%B4%DA%A9) [↑](#footnote-ref-3)
4. [النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی، شیخ طوسی، ج1، ص98.](http://lib.eshia.ir/10054/1/98/%D8%A7%D9%84%D9%86%D8%B9%D9%84%20%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D8%A8%DB%8C) [↑](#footnote-ref-4)
5. المراسم العلوية و الأحكام النبوية، ص: 65‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. [المهذب، ابن البرّاج، ج1، ص75.](http://lib.eshia.ir/10052/1/75/%D8%A7%D9%84%D8%B4%D9%85%D8%B4%DA%A9) [↑](#footnote-ref-6)
7. [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج1، ص59.](http://lib.eshia.ir/71613/1/59/%DA%A9%D8%A7%D9%84%D8%B4%D9%85%D8%B4%DA%A9) [↑](#footnote-ref-7)
8. المعتبر في شرح المختصر، ج‌2، ص: 93‌ [↑](#footnote-ref-8)
9. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج4، ص428، أبواب لباس مصلی، باب38، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/4/428/%D8%A7%D9%84%D8%B4%D9%85%D8%B4%DA%A9) [↑](#footnote-ref-9)
10. [الغیبة، شیخ طوسی، ج1، ص381.](http://lib.eshia.ir/15084/1/381/%D8%A8%D8%B7%DB%8C%D8%B7) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص403.](http://lib.eshia.ir/11005/3/403/%DB%8C%DA%A9%D8%B1%D9%87) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص449.](http://lib.eshia.ir/11005/6/449/%D8%A8%D9%85%D9%85%D8%B7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-12)
13. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص251.](http://lib.eshia.ir/11021/1/251/%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%84%D9%86%D8%B3%D9%88%D9%87) [↑](#footnote-ref-13)
14. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص251.](http://lib.eshia.ir/11021/1/251/%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%84%D9%86%D8%B3%D9%88%D9%87) [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص403.](http://lib.eshia.ir/11005/3/403/%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%84%D9%86%D8%B3%D9%88%D9%87) [↑](#footnote-ref-15)
16. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص251.](http://lib.eshia.ir/11021/1/251/%D8%B9%D9%84%D9%91%D9%85) [↑](#footnote-ref-16)
17. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص449.](http://lib.eshia.ir/11005/6/449/%D8%AF%D8%B1%D9%91%D8%A7%D8%B9%D9%87) [↑](#footnote-ref-17)